

What is an institution?

*John Rogersscarle

**Jafar Asgari

***Ali Mohajerani

The question of the legal fact was one of the difficult problems in the history that has involved the minds of many thinkers. Philosophers like Plato, was referred this fact to Ideas. Some other believes this fact is objective and has some implications from out. Some considered it as a kind of mathematical concepts. But John Searle's theory of speech acts as well as institutional fact, analyzes legal, economic and value concepts on the other way. He distinguishes two kinds of fact, the brute fact and institutional fact. This article is specifically talking about the institutional fact and by providing specific pattern to define the institutional fact: "X counts as Y in C", provide new analysis. The analysis is similar to a theory of Etebariat in Islamic philosophy.

Keywords: Institutional fact, brutefact, status functions, the objective/subjective distinction, the logical structure

* Faculty member of Berkeley University

**Faculty Member of Islamic Azad University asgarilaw@gmail.com

***Master of Private Law(Translator responsible) a_mohajerani68@yahoo.com

نهاد چیست؟^۱

جان راجرز سرل*

جعفر عسگری**

علی مهاجرانی***

تاریخ دریافت ۱۳۹۵/۰۹/۲۵

تاریخ پذیرش ۱۳۹۵/۱۲/۰۵

چکیده

پرسش از واقعیت حقوقی ازجمله مسائل دشوار در طول تاریخ بوده است که ذهن بسیاری از اندیشمندان را به خود مشغول ساخته است. فیلسوفانی چون افلاطون این واقعیت را به مثل ارجاع می دادند. برخی نیز این واقعیت را از سنخ مفاهیم حقیقی دانسته و برای آن مابازای خارجی قائل شدند. برخی نیز آن را از سنخ مفاهیم ریاضی انگاشته. اما جان سرل با ارائه نظریه افعال گفتاری و به تبع آن واقعیت نهادی، به گونه‌ای دیگر مفاهیم حقوقی، اقتصادی و ارزشی تحلیل می‌کند. او بر تمایز دو نوع واقعیت یعنی واقعیت طبیعی و واقعیت نهادی تأکید می‌کند. این مقاله به‌طور خاص در مورد واقعیت نهادی سخن می‌گوید و با ارائه الگویی خاص در تعریف واقعیت نهادی یعنی "X در بافت Y, C محسوب است." به تحلیلی نو در این خصوص دست می‌یازد. تحلیلی که به‌نوعی شباهت با نظریه اعتباریات در فرهنگ فلسفه اسلامی دارد.

واژگان کلیدی

واقعیت نهادی، واقعیت طبیعی، کارکردهای وضعی، بعد ذهنی، ساختار منطقی.

۱. این مقاله در مجله اقتصاد نهادی (JOIE)، در سال ۲۰۰۵ منتشر شد.

*عضو هیئت علمی دانشگاه برکلی

* عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی

**کارشناس ارشد حقوق خصوصی(مترجم مسوول)

۱. علم اقتصاد و نهاد

زمانی^۱ که دانشجوی دوره لیسانس در دانشگاه آکسفورد بودم، کمابیش چنین فکر می‌کردم علم اقتصاد یک علم طبیعی است. ممکن است موضوع علم اقتصاد متفاوت از فیزیک باشد، اما فقط از این نظر که فقط موضوع شیمی یا زیست‌شناسی متفاوت از فیزیک است.^۲

این نتایج به‌عنوان نظریات علمی، به ما ارائه شد. سپس هنگامی که یاد گرفتیم سپرده‌ها مساوی با سرمایه است، این سپرده‌ها به‌طور یکسان با این واقعیت که نیرو برابر است با حاصل ضرب شتاب جرم، آموزش داده شد. اینکه "کارآفرینان معقول محصولات خود را جایی که هزینه نهایی معادل با درآمد نهایی است، به فروش می‌رسانند"، درست به همان شکل تدریس می‌شد که ما می‌آموختیم "جذب اجسام متناسب با جرم اشیا به روی توان دوم فاصله میان آن‌هاست". این امر تاکنون به‌هیچ‌وجه ارائه نشده بود که واقعیت توصیف‌شده توسط نظریه‌های اقتصادی وابسته به اعتقادات و حالت‌های ذهنی انسانی است درحالی‌که کاملاً نامشابه با واقعیت توصیف‌شده توسط فیزیک یا شیمی است.

چند سال قبل وقتی که کتاب ساختار واقعیت اجتماعی را منتشر ساختم، آگاه شدم که این کتاب دلالت‌هایی برای هستی‌شناسی علم اقتصاد داشته است، ولی آگاه نبودم که یک احیای مهم از سنت اقتصاد نهادی بوده است. این امر کتمان حقیقت خواهد بود، اگر که بگویم از گرایش به نهادها خوشم آمد؛ و با شوق و اشتیاق از آن حمایت می‌کنم. اما من فکر می‌کنم که هنوز در مکتوبات یک ابهامی در خصوص اینکه دقیقاً یک نهاد چیست؟ وجود دارد. این مقاله در صدد است تا به مباحثی همچون وجودشناسی و نحوه وجود یک واقعیت نهادی بپردازد.

اقتصاد به‌عنوان یک موضوع مستقل و نامشابه با فیزیک و شیمی، تا حد زیادی با واقعیات نهادی سروکار دارد. واقعیات‌هایی در مورد پول و نرخ سود، ارز و استخدام، شرکت و تراز پرداخت‌ها، که مرکز موضوعات اقتصاد را تشکیل می‌دهد. وقتی به‌عنوان یک کار کلاسیک، لیونل روبینز^۳ (۱۹۳۵) به ما می‌گوید اقتصاد یک مطالعه

در توزیع کالاهای محدود است، در این حالت او ضمناً یک وجودشناسی نهادی بزرگ را تصدیق می‌کند. وقتی دو سگ بر سر یک استخوان یا دو پسر مدرسه‌ای برای یک توپ می‌جنگند، این‌ها همچنین در این توزیع کالاهای محدود درگیر هستند، اما آن‌ها محوری برای موضوع علم اقتصاد ندارند.

برای علم اقتصاد، این نحوه وجود "کالاها و مکانیسم‌های" عرضه، نهادی می‌باشد. باتوجه به محوریت پدیده‌های نهادی این امر تا حدودی شگفت‌آور است که اقتصاد نهادی همواره در مرکز جریان اصلی اقتصاد نبوده است.

ممکن است کسی به این نکته توجه کند که شکل عنوان این مقاله مدت‌ها پیش، نه فقط توسط اقتصاددانان بلکه توسط تعداد زیادی از نظریه‌پردازان اجتماعی که با هستی‌شناسی جامعه مرتبط بوده‌اند، پاسخ داده شده است. فکر می‌کنم این امر نه تنها در مورد فحولی بنیادی همچون ماکس وبر^۴، امیل دورکیم^۵، جورج زیمل^۶، و آلفرد شوتر^۷، بلکه در مورد کل بحث‌های سنت غربی در خصوص نهادهای سیاسی و اجتماعی که به سیاست ارسطو می‌رود، و اگر نه قبل از آن، صادق است. ممکن است شما فکر کنید که اکنون یک نظریه تعریف جامع و مانع و پرکارکرد، در خصوص نهادها وجود دارد. یک دلیل برای ناکفایت مندی سنت این است که این نویسندگان، که همه آن‌ها به ارسطو ختم می‌شوند، تمایل به گرفتن زبان به عنوان اصول مسلم داشته‌اند. آن‌ها زبان را مفروض می‌پندارند و سپس می‌پرسند چگونه نهادهای بشری امکان‌پذیر است و ماهیت و عملکرد آن‌ها چیست. اما البته اگر شما زبان را پیش فرض بگیرید، در واقع شما تابه حال نهادها را مسلم پنداشته‌اید. به عنوان مثال، این یک واقعیت خیره‌کننده در مورد نظریه پردازان قرارداد اجتماعی هست که آن‌ها این پیش فرض را داشته‌اند که مردم به یک زبان صحبت می‌کنند و سپس می‌پرسند که چگونه این مردم ممکن است یک قرارداد اجتماعی را تشکیل دهند. اما این امر تلویحاً در نظریه افعال گفتاری هست که اگر شما یک اجتماع از مردم که باهم معاشرت می‌کنند داشته باشید، که کنش‌های گفتاری را اجرا می‌کنند، در واقع اکنون یک قرارداد اجتماعی دارید. به طور خلاصه، نظریه پردازان کلاسیک این سیر را در جهت تجزیه و تحلیل از گذشته به آینده دارند. به جای پیش فرض انگاشتن زبان و تحلیل نهادها، ما باید به تجزیه و تحلیل نقش زبان در

ساختار نهادها پردازیم. من می‌خواهم سعی کنم تا به برخی از اولین گام‌ها به‌سوی این هدف در مقاله نائل شوم. این امر ادامه سیر استدلالی است که من در کارهای دیگر، به‌خصوص در کتاب ساخت واقعیت اجتماعی آغاز کردم، و البته آن را در کتابم، عقلانیت در عمل و همچون مقالات دیگر ادامه خواهم داد.

در قرن بیستم، فیلسوفان آموختند تا در مورد پرسیدن سؤالاتی از این شکل که "چه هست یک ... ؟" بسیار محتاط باشند، به‌عنوان مثال: حقیقت چیست؟، عدد چیست؟، عدالت چیست؟. روش و متد درس‌های قرن بیستم (اگرچه این مدل درس به‌سرعت در قرن بیست و یکم فراموش می‌شدند) نشان می‌دهد که بهترین راه برای نزدیک شدن به این‌گونه مسائل، مخفیانه حرکت کردن روی آن‌ها است. نپرسید "حقیقت چیست؟"، بلکه پرسید "تحت چه شرایطی از یک قضیه درست، سخن می‌گوییم؟" نگویید، "عدد چیست؟"، بلکه پرسید، "چگونه عبارات عددی در ریاضی کار می‌کنند؟" پیشنهاد شخصی من پذیرش این روش در پرداختن به این سؤال که "نهاد چیست؟" خواهد بود. ترجیح می‌دهم به‌جای اینکه مستقیماً وارد شویم و ابتدا بگوییم "یک نهاد هست یک...." از اظهاراتی شروع کنیم که حقایق نهادی را گزارش می‌دهند. اگر بتوانیم ماهیت واقعیت‌های نهادی و اینکه چگونه آن‌ها از دیگر انواع واقعیت متمایزاند را تجزیه و تحلیل کنیم، در این صورت است که به من به نظر می‌رسد ما پاسخ دادن به این سؤال که "یک نهاد چیست؟" موفق بوده-ایم.

در بعضی مفاهیم حسی طبیعی، این واقعیت که من یک شهروند آمریکایی هستم، این که این تکه کاغذ در دست من اسکناس ۲۰ دلاری است، و این واقعیت که من در AT & T دارای سهام هستم، همگی حقایق نهادی هستند.

این واقعیت‌ها، به این معنا نهادی هستند که تنها می‌توانند به‌صورت نهادهای انسانی خاص وجود داشته باشند. چنین واقعیات نهادی متفاوت از واقعیات (طبیعی) هستند، واقعیاتی همچون اینکه در سطح دریا وزن من ۱۶۰ پوند است و یا زمین ۹۳ میلیون کیلومتر از خورشید فاصله دارد، یا این که اتم‌های هیدروژن که یک الکترون دارند. البته، به‌منظور بیان این واقعیت (طبیعی) که زمین ۹۳ میلیون کیلومتر از

خورشید فاصله دارد، ما به این نهاد زبانی نیاز داریم، از جمله قراردادهای اندازه‌گیری فاصله به مایل، بلکه ما باید به تمایز اظهار این واقعیت نهادی است از واقعیت اعلام شده (که نهادی نیست) قائل شویم. حال، چه چیزی در واقعیت‌های نهادی است که آن‌ها را نهادی می‌سازد، و آن‌ها چه بخش‌هایی لازم دارند تا اقسامی از واقعیات - موجود باشند؟

۲. وجود تمایز از طرفی میان وجوه وابسته و وجوه مستقل از مشاهده‌گر و از طرفی میان بعد ذهنی و عینی

می‌خواهم این بحث را با ایجاد برخی از تمایزات عام جدی آغاز کنم. ابتدائاً این امر ضروری است که تمایز قائل شویم بین آن دسته از ویژگی‌های جهان که کاملاً مستقل از احساسات و ارزش‌های انسانی است، یعنی ویژگی‌های مستقل از مشاهده‌گر، و آن بخش از ویژگی‌های جهان که صرفاً به دلیل وابستگی به حالت‌های ذهنی انسان موجوداند. ویژگی‌های مستقل از مشاهده‌گر در جهان شامل نیرو، جرم، جاذبه گرانشی، فتوسنتز، پیوند شیمیایی، و صفحات زمین‌ساختی می‌شود. ویژگی‌های وابسته به مشاهده‌گر در جهان شامل پول، دولت، اموال، ازدواج، باشگاه‌های اجتماعی و انتخابات ریاست جمهوری می‌شود. مشاهده این امر مهم است که یک ماهیت یکسان می‌تواند هم ویژگی‌های مستقل از مشاهده‌گر و هم ویژگی‌های وابسته به مشاهده‌گر را داشته باشد، که در این حالت ویژگی‌های وابسته، موکول به حالت‌های ذهنی افراد مشمول هستند؛ به‌عنوان مثال، مجموعه‌ای از حرکات توسط گروهی از افراد، بازی فوتبال را ایجاد می‌کند، نه فقط به خاطر حرکات فیزیکی اجسام درگیر، بلکه به خاطر حالت‌های ذهنی، التفات و دیگر ویژگی‌های شرکت‌کنندگان و مجموعه از قواعد که رعایت می‌شوند؛ بازی‌های فوتبال وابسته به مشاهده‌گر هستند و حرکات بدن افراد مستقل از مشاهده‌گر هستند. من امیدوارم که این امر هویدا باشد که بسیاری از پدیده‌هایی که در علم اقتصاد مورد بحث قرار می‌دهیم، مانند پول، مؤسسات مالی، شرکت‌ها، معاملات تجاری، و ایجاب‌های عمومی سهام همگی وابسته به مشاهده‌گر هستند.

در واقع می‌توان قائل شد که به‌طور کلی، علوم طبیعی با پدیده‌های مستقل از مشاهده‌گر و علوم اجتماعی با پدیده وابسته به مشاهده‌گر سروکار دارند.

یک ملاک قوی در خصوص اینکه آیا یک پدیده، مستقل از مشاهده‌گر است و یا وابسته به مشاهده‌گر این سؤال است که: اگر هیچ انسان آگاه و ملتفتی^۱ وجود نمی‌داشت آیا این پدیده می‌توانست وجود داشته باشد؟ در این سؤال، صفحات زمین، جاذبه گرانشی، و منظومه شمسی مستقل از مشاهده‌گر می‌باشد و پول، اموال، و دولت وابسته به مشاهده‌گر هستند. این ملاک تنها ملاک موجود و قوی است، چراکه، آگاهی و التفات که در ایجاد پدیده‌های وابسته به مشاهده‌گر به کار روند، خودشان پدیده مستقل از مشاهده‌گر هستند. به‌عنوان مثال، این واقعیت که یک شیء خاص پول است وابسته به مشاهده‌گر است، همین‌طور پول با توجه حالت‌های ذهنی مشاهده‌گران و شرکت‌کنندگان در نهاد پول ایجاد شده است.

اما این حالت‌های ذهنی خودشان وابسته به مشاهده‌گر نیستند، آن‌ها مستقل از مشاهده‌گر هستند. تلقی من این است که این شیء نزد من یک اسکناس ۲۰ دلاری است، و اگر کسی دیگری فکر می‌کند تلقی من چیز دیگری است، او قطعاً اشتباه کرده است. حالت‌های ذهنی من مستقل از مشاهده‌گر است، اما خود این واقعیت که توسط تعداد زیادی از افرادی مثل من که دارای حالت‌های ذهنی هستند ایجاد شده است، بستگی به نگرش دارد و بنابراین وابسته به مشاهده‌گر است. در بررسی واقعیت نهادی، ما در حال بررسی پدیده‌های وابسته به مشاهده‌گر هستیم.

دومین تمایزی که لازم داریم، تمایز بین انواع مختلف امور عینی و امور ذهنی است. بخشی از پازل ما این است که توضیح دهیم چگونه فارغ از حالت‌های ذهنی مانند عقاید و قصدها، واقعیتی چون شرکت، پول و معاملات اقتصادی ایجاد می‌کنیم، که در مورد آن‌ها می‌توانیم اظهارات عینی صحیح بسپاریم. اما یک ابهام در تمایز امور عینی-ذهنی وجود دارد. از آنجاکه امور عینی و امور ذهنی عظمت بسیاری در فرهنگ عقلانی ما دارد، مهم است که این تمایز را در آغاز تحقیق شفاف سازیم. لازم است میان مفهوم معرفت‌شناختی امور عینی-ذهنی از مفهوم هستی‌شناختی آن‌ها تمایز دهیم. بنابراین برای مثال، اگر بگوییم "ون گوگ"^۲ در فرانسه وفات کرد"،

این اظهار به همان اندازه می‌تواند به‌عنوان صادق یا کاذب احراز شود که یک واقعیت عینی می‌تواند. این امر فقط به خاطر عقیده افراد نیست. این اظهار به لحاظ معرفت-شناختی عینی است. اما اگر بگوییم "ون گوگ در نقاشی برتر از مانت" بود، که البته این گونه هست، و قائل نیز داشته است، یک موضوع مربوط به عقیده یا نوعی قضاوت است. این اظهار به لحاظ معرفت‌شناختی یک واقعیت عینی نیست، اما نسبتاً یک عقیده ذهنی است. اظهاراتی که به لحاظ معرفت‌شناختی عینی اند اظهاراتی است که می‌توانند به‌عنوان صادق یا کاذب، مستقل از احساسات و حالت‌های ذهنی سازندگان و مفسران اظهارات، احراز شود. این امور که ذهنی‌اند، به احساسات و حالت‌های ذهنی شرکت-کنندگان در گفتمان بستگی دارد. عینیت و ذهنیت معرفت‌شناختی ویژگی‌های ادعائی می‌باشند. همچنین این معنای تمایز عینی/ذهنی، و از یک جهت اساس آن تمایز، تفاوتی هستی‌شناختی است. بعضی از امور، علت وجودشان صرفاً به این دلیل است که توسط افراد انسانی و حیوانی مورد تجربه و ادراک قرار می‌گیرند. بنابراین، به‌عنوان مثال، درد، قلقلک و خارش، و رویدادهای ذهنی انسانی و حیوانی و همچنین فرآیندها به‌طور کلی، صرفاً تا به آنجا که توسط افراد انسانی یا حیوانی تجربه و ادراک می‌شوند، وجود دارند. سنخ وجود این امور مستلزم تجربه و ادراک توسط یک انسان یا حیوان است. بنابراین، می‌توان گفت که این امور یک هستی‌شناسی ذهنی دارند. البته، اما، بسیاری از امور در جهان نیاز به تجربه و ادراک برای وجود ندارند؛ به‌عنوان مثال، کوه‌ها، مولکول‌ها، و صفحات زمین‌ساختی، وجود دارند و وجود داشته‌اند، اگرچه هیچ انسان و یا حیوانی هم هرگز موجود نمی‌بود. پس می‌توان گفت که آن‌ها یک هستی‌شناسی عینی دارند به این دلیل که لازم نیست برای وجود خود، توسط یک نفس آگاه ادراک و تجربه شوند.

مهم این است که تأکید کنیم ذهنیت هستی‌شناختی در حوزه پژوهش مانع از عینیت معرفتی در نتایج حاصل از این تحقیقات نمی‌شود. ما می‌توانیم یک علم عینی در یک حوزه که از نظر هستی‌شناختی، ذهنی باشد، داشته باشیم. بدون این امکان، علوم اجتماعی وجود نمی‌داشت. باملاحظه این دو تفاوت، می‌توانیم بگوییم که یک‌راه برای قرار دادن مسأله در این بحث این است که توضیح دهیم چگونه یک واقعیت نهادی از پول، دولت، اموال، و دیگر امور، که به‌صورت معرفت‌شناختی عینی است، می‌تواند

وجود داشته باشد، با توجه به اینکه این واقعیت تا حدودی توسط احساسات و ارزش‌های درونی، تشکیل شده است و بنابراین، هستی‌شناسی ذهنی دارند. با این دو تفاوت ذهنی، یعنی تمایز بین امور وابسته به مشاهده‌گر و ویژگی‌های مستقل از مشاهده‌گر و همچنین تمایز بین مفهوم هستی شناختی و معرفت‌شناختی امور عینی/ذهنی، می‌توانیم بحث حاضر را در فضایی وسیع‌تر از زندگی عقلانی معاصر قرار دهیم. ما اکنون یک ایده روشن منطقی درمورد اینکه چگونه جهان کار می‌کند داریم، و ما حتی ایده‌هایی در مورد چگونگی کار آن در سطح خرد داریم. ما شرح بسیار خوبی از فیزیک اتمی و درون اتمی اولیه داریم، فکر می‌کنم ما درک خوبی از پیوند شیمیایی داریم و همچنین ما حتی یک علم کاملاً اثبات‌شده در زیست‌شناسی سلولی و مولکولی داریم، و اکنون در حال افزایش درکمان از فرایندهای تکاملی هستیم. تصویری که از این حوزه تحقیق پدیدار می‌شود این است که جهان به‌طور کامل متشکل از ذات‌هایی است که ما به‌راحتی آن را ذرات می‌نامیم. (البته، هرچند، کلمه "ذرات" کاملاً صحیح نیست.) این ذرات در میدان‌هایی از نیرو وجود دارند و به‌طور معمول در سیستم‌ها تشکیل یافته‌اند و این ساختار داخلی و مرزهای خارجی سیستم، توسط روابط علی اعمال می‌شوند. نمونه‌هایی از سیستم‌ها شامل مولکول‌های آب، کپکشان‌ها و نوزادان هستند. برخی از این سیستم‌ها در قسمت بزرگی از مولکول‌های پایه کربنی عظیم تشکیل شده و محصولات از تکامل گونه‌های گیاهی و حیوانی کنونی هستند. اکنون در اینجا هنوز سؤال کلی مان وجود دارد که جهتش رو به سوی علوم اجتماعی است. چگونه می‌توانیم یک مفهوم خاص از خودمان را همچون آگاه، متفکر، منطقی، اجرای اعمال گفتاری، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، اخلاقی، و حاکمیت اراده در تصرف حیوانات، در یک جهان که به‌طور کامل متشکل از این پدیده‌های فیزیکی بی‌شعور است، تطبیق دهیم؟ این مشخص نیست که می‌توانیم همه مفاهیم شخصی‌مان را با آنچه از فیزیک، شیمی، و زیست‌شناسی می‌دانیم، در مورد اینکه چگونه جهان به این صورت است، سازگار سازیم. به‌عنوان مثال، سرانجام، ممکن است، مجبور شویم از باور به اراده آزاد دست برداریم. اما از آنجاکه مفاهیم شخصی‌مان^{۱۱} کاملاً تثبیت شده و

به خوبی توسط هزاران سال تجربه انسانی اثبات شده است، تمایلی به دست برداشتن از هر بخش مرکزی آن، بدون وجود برخی دلایل مستحکم برای انجام این کار نداریم. پژوهش موجود در این مقاله روی یک بخش کوچکی از مسأله بزرگ‌تر متمرکز شده است. چگونه یک واقعیت اجتماعی و نهادی، و از جمله واقعیت‌های اقتصادی، در یک جهان که به طور کامل از ذرات فیزیکی در میدان‌هایی از نیرو ساخته شده، می‌تواند وجود داشته باشد؟

۳. فرمول ویژه ساختار منطقی واقعیت‌های نهادی: X در بافت C به عنوان Y محسوب است.

سخن من در این بخش، به این دلیل که بخش اعظم آن خلاصه‌ای مستقیم از موضوعی است که قبلاً آن را در کتاب ساخت واقعیت اجتماعی منتشر کرده‌ام، بسیار مختصر خواهد بود. به اعتقاد من، اگرچه ساختار جوامع انسانی واقعی فوق‌العاده پیچیده است، اما اصول زیربنایی، نسبتاً ساده هستند. در این بحث سه مفهوم اولیه وجود دارد که می‌بایست واقعیت‌های اجتماعی و نهادی را توضیح دهد. (مفهوم چهارمی نیز وجود دارد، یعنی آنچه من زمینه^{۱۲} می‌خوانم، البته قصد ندارم آن را وارد بحث نمایم.)

حیثیت التفات جمعی^{۱۳}

اولین مفهومی که ما نیاز داریم مفهوم حیث‌التفات جمعی است. برای توضیح این مفهوم، باید کمی در مورد حیث‌التفاتی به‌طور کلی، سخن بگوییم. "حیث‌التفاتی" واژه‌ای است که فیلسوفان برای توصیف آن ویژگی از ذهن استفاده می‌کنند که توسط آن ذهن در اشیا و یا در اطراف آن، و یا به امور مرتبط با آن اشیا و چگونگی امور در جهان معطوف می‌شود. بنابراین به‌طور کلی در این معنای تخصصی، اعتقادات، امیدها، ترس‌ها، خواسته‌ها، علاقات و احساسات می‌توانند التفاتی نامیده شوند. تأکید این امر نیز مهم است که ضمناً، حیث‌التفاتی هیچ ارتباط خاصی با واژه قصد کردن ندارد، (معنای رایجی که در آن به‌عنوان مثال قصد دارم امشب به تماشای فیلم بروم). در عوض، حیث‌التفاتی مفهومی بسیار کلی است که در ارتباط با التفات ذهن است. قصد در معنای

متداول، واقعاً یک مورد خاص از حیث‌التفاتی در معنا تخصصی است که مرتبط با باور، میل، امید، ترس، عشق، نفرت، غرور، شرم، ادراک، انزجار، و بسیاری از امور دیگر است.

اکنون با توجه به اینکه ما همگی حیثیت‌های التفاتی به این معنا داریم - یعنی همه ما امید، عقاید، خواسته‌ها، ترس‌ها، و غیره داریم - نیاز به بحث در مورد نقش حیث‌التفاتی در گروه‌های اجتماعی انسان داریم. این یک مشخصه قابل توجه است که انسان و بسیاری از گونه‌های جانوری دیگر می‌توانند در رفتار جمعی درگیر شوند. نمونه‌های مشهود را می‌توان اجرا در یک ارکستر یا ورزش‌های گروهی و یا به تعبیری ساده‌تر درگیر شدن در یک مکالمه دید. در چنین مواردی افراد عمل به صورت فردی انجام می‌دهند، اما اقدامات فردی - مثلاً اجرای بخشی از ویولن، و یا انتقال توپ به بازیکن دیگر - به عنوان بخشی از رفتار جمعی انجام می‌شود. گاهی اوقات رفتار جمعی حتی در میان گونه‌های حیوانی وجود دارد؛ به عنوان مثال، در یک مورد ساده، زمانی که من و سگم برای قدم زدن باهم بیرون می‌رویم. زمانی که من در اقدام جمعی درگیر هستم، فعل را به عنوان بخشی از فعل در حال انجام توسط جمع، اجرا می‌کنم. در تمام این موارد، عامل فعل را، تنها به عنوان بخشی از یک اقدام جمعی اعمال می‌کند. این یک سؤال بسیار پیچیده است که در چنین مواردی، دقیقاً چگونه التفات فردی در ارتباط با التفات جمعی است، البته آن را در جای دیگر بحث کرده‌ام و نمی‌خواهم به آن در اینجا بپردازم. (ر.ک: سرل، ۱۹۹۰)

حیث‌التفاتی جمعی نه تنها مقاصد جمعی بلکه همچنین دیگر فرم‌های حیث‌التفاتی همچون باورهای جمعی و خواسته‌های جمعی را پوشش می‌دهد. افراد می‌توانند دارای اعتقادی باشند که با افراد دیگر در آن اعتقاد سهیم باشند و یا دارای خواسته‌هایی باشند که با یک مجموعه مشترک شده باشند. مردمی که در مبارزات انتخاباتی سیاسی مشارکت می‌کنند، نوعاً می‌خواهند نامزدشان پیروز شود و در یک کلیسا، مردمی که در حال خواندن اعتقادنامه نپقیه^{۱۴} هستند، ایمان جمعی خود را اظهار می‌کنند.

حیث‌التفاتی جمعی اساس تمام جامعه، چه انسانی و چه حیوانی است. انسان‌ها با گونه‌های مختلف حیوانات در قابلیت برای حیث‌التفاتی جمعی و در نتیجه قابلیت ایجاد جوامع، سهیم می‌شوند. در واقع، من می‌خواهم واقعیت اجتماعی را به‌عنوان هر واقعیتی که شامل حیث‌التفاتی جمعی دو یا چند عامل می‌شود، تعریف کنم. در این صورت، مشکل ما این است که مشخص کنیم چه چیزی به‌طور خاص در مورد حیث‌التفات جمعی انسانی است که ما را قادر به ایجاد فرم‌های خاصی از واقعیت اجتماعی می‌کند که فراتر از فرم‌های متداول حیوانی است.^{۱۵}

هم دیوان عالی کشور که حکم صادر می‌کند و هم یک دسته از گرگ‌ها که گوسفندی را شکار می‌کنند، درگیر حیث‌التفات جمعی و در نتیجه، در حال ابراز واقعیات اجتماعی هستند. سؤال ما این است که، چه تفاوتی بین مجموعه عمومی از واقعیات‌های اجتماعی و زیرمجموعه خاصی است که واقعیات‌های نهادی را تشکیل می‌دهد؟

تعیین کارکرد^{۱۶}

دومین مفهوم لازم، تعیین کارکرد است. در اینجا هم، انسان‌ها به‌همراه برخی از گونه‌های حیوانی (اگرچه این حالت شامل حیوانات زیاد نباشد) چنین قابلیت دارند؛ قابلیت اعمال کارکردهای بر اشیائی که آن اشیاء ذاتاً کارکردی ندارند، و تنها به‌موجب تعیین کارکرد، ایجاد می‌شود. در این خصوص ابزارها موارد بسیار مشهود هستند. انسان‌ها به بالاترین وجه استفاده ابزاری از حیوانات می‌کنند، اما البته، حیوانات دیگری چنین ابزارهایی دارند. سدهای سگ آبی و لانه پرندگان دو مثال واضح است. و در برخی موارد حیوانات حتی قادر به کشف ابزارهای مفید هستند؛ مثلاً جایی که استفاده از شیء به‌عنوان یک ابزار در حیوانات به‌عنوان بخشی از موهبت ژنتیکی^{۱۷} برنامه‌ریزی نشده است؛ برای مثال به میمون‌های کهلر^{۱۸} توجه کنید. کارکردهای تعیین‌شده وابسته به مشاهده‌گر هستند.^{۱۹}

اگر این دو، یعنی حیث‌التفاتی جمعی و تعیین کارکرد، را باهم جمع کنید، تعیین جمعی کارکرد به‌راحتی قابل مشاهده خواهد بود. همچنان که فرد می‌تواند از یک

چارپایه به عنوان صندلی استفاده کند، به همین طریق جمع می‌تواند از یک کنده بزرگ به عنوان نیمکت استفاده کند.

کارکردهای وضعی^{۲۰}

سومین موردی که برای بیان علت حرکت از واقعیت‌های اجتماعی به واقعیت‌های نهادی نیاز داریم، نوع خاصی از تعیین کارکرد است که در آن شیء یا شخصی مورد نظر که در آن‌ها کارکرد تخصیص داده شده است، نمی‌تواند کارکرد را فقط به خاطر ساختار فیزیکی آن انجام دهد، بلکه آن را صرفاً به خاطر این واقعیت می‌تواند انجام دهد که یک تعیین جمعی از وضع خاصی وجود دارد، و شیء یا فرد عملکردشان را فقط به خاطر پذیرش جمعی توسط جامعه‌ای که آن شیء یا فرد دارای وضعیت لازمه است، انجام می‌دهند. تعیین کارکرد نوعاً به صورت "X به عنوان Y محسوب است" درمی‌آید. به عنوان مثال، چنین و چنین حرکتی در یک بازی فوتبال گل زدن محسوب می‌شود. چنین و چنین مجموعه‌ای از روش به عنوان انتخابات ریاست جمهوری ایالات متحده محسوب چنین و چنین موقعیت در شطرنج کیش و مات محسوب می‌شود. این فرمول، صورت کلی را در تعیین کارکرد وضعی نشان می‌دهد: "X به عنوان Y محسوب می‌شود" یا به صورت معمول تر "X در بافت C به عنوان Y محسوب می‌شود". در تمام این موارد، اصطلاح "X" ویژگی‌های خاصی از یک شیء یا شخص یا حالت‌های امور را مشخص می‌کند، و اصطلاح Y یک وضعیت خاص را نسبت به آن شخص، شیء، یا امور معین می‌کند. انسان‌ها آن‌چنان قابلیتی دارند، تاجایی که می‌توانم بگویم، که هیچ‌کدام از گونه‌های جانوری دیگر برخوردار نیستند، و آن در مورد تعیین کارکرد برای اشیا است؛ به صورتی که آن اشیا به صرف ساختار فیزیکی‌شان، نمی‌توانند کارکرد را انجام دهند؛ بلکه این امر تنها به خاطر تعیین یا قبول جمعی در خصوص شیء یا فرد است که در این حالت آن شیء یا فرد دارای یک وضع خاص و همراه آن وضع، دارای یک کارکرد است. نمونه‌های بارز پول، مالکیت خصوصی، و

جایگاه رهبر سیاسی هستند. در هر مورد، شیء یا شخص یک کارکرد را که فقط به خاطر پذیرش جمعی از وضعیت مربوطه می‌تواند انجام شود، تحصیل می‌کند. بنا داریم تفاوت بین کارکردهای وضعی و انواع دیگر از کارکردها را با یک تمثیل ساده به تصویر بکشیم. قبیله‌ای را که دیواری در اطراف محل زندگی خود ایجاد می‌کند، مجسم کنید و تصور کنید که این دیوار اعضای قبیله را از مزاحمان داخلی و خارجی نگه می‌دارد، چراکه غلبه کردن بر دیوار، فارغ از پذیرش اعضای قبیله، دشوار است. اما فرض کنید که دیوار به مسیری تبدیل می‌شود که چیزی بیش از یک خط سنگی نیست، ولی باین حال فرض می‌کنیم که مردم مذکور هنوز به این اصطلاحات که به ایده ما نزدیک است توجه کنید - خط سنگ را به عنوان یک مرز به رسمیت می‌شناسند. آن‌ها تشخیص می‌دهند که افراد فقط در صورتی که مجاز به انجام آن باشند باید عبور کنند. اکنون باز هم فرض می‌کنیم دیوار همان کارکردی را که قبل از آن دارا بود، همچنان انجام می‌دهد، البته این بار نه به خاطر ساختار فیزیکی‌اش، بلکه به خاطر این واقعیت است که مردم مذکور همچنان این خط سنگی را دارای وضع خاص می‌پذیرند، هرچند که دیوار دیگر یک ساختار فیزیکی بزرگ نیست بلکه حقیقتاً خطی از سنگ است. خط سنگی دارای وضع مرزی است، و مردم به طریقی که در مورد شیء به عنوان یک مرز پذیرفته‌اند، رفتار می‌کنند. کارکردی که این خط سنگی دارد، به خاطر ساختار فیزیکی‌اش نیست، بلکه به سبب تعیین جمعی یک وضع است، و همراه این وضع، کارکردی وجود دارد که فقط به موجب پذیرش جمعی از شیء دارای آن وضع، می‌تواند انجام شود. پیشنهاد می‌کنم چنین کارکردهایی را کارکردهای وضعی نام‌گذاری کنیم.

همان‌طور که در این مثال در نظر گرفته‌شده تا روشن شود، انتقال از کارکرد فیزیکی به کارکرد وضعی می‌تواند تدریجی باشد و ممکن است هیچ مسیر دقیقی که در آن بتوان در نظر گرفت نباشد، کارکرد وضعی شروع می‌شود و کارکرد فیزیکی به پایان می‌رسد. واژگان به گونه‌ای است که بحث را روشن می‌کند. "شما نمی‌توانید عبور کنید" می‌تواند به معنای این باشد که "عبور مجاز نیست" یا "آن خیلی بلند است." (و یا هر دو معنا را بدهد).

صورت منطقی عام برای اعمال کارکردهای وضعی، همان‌طور که بیان شد، این‌گونه است "X در بافت Y,C محسوب است."، هرچند من بعداً به چند استثنا اشاره می‌کنند.

این امر ممکن است به نظر برسد که این (فرمول) یک سیستم بسیار ضعیف است که با آن ساختارهای نهادی تشکیل می‌شود؛ و به این ترتیب مطمئناً این چیز کامل می‌تواند در هر لحظه متزلزل شود. چگونه آن سیستم می‌توانست به همان اندازه که ظاهراً کار می‌کند، در آینده عمل کند؟ پاسخ، یا حداقل بخشی از پاسخ، این است که این ساختار دارای خواص معین کاملاً صوری است که دامنه زیادی را ارائه می‌دهد. اولین امر این است که آن سیستم به‌طور نامحدود تکرار می‌شود. به‌عنوان مثال، وقتی من آواهای خاصی را در میان دهانم ایجاد می‌کنم، ایجاد این اصوات به‌عنوان بیان جملات به زبان انگلیسی محسوب می‌شود، اما گفتن این جملات به زبان انگلیسی به‌عنوان یک قول محسوب می‌شود و در آن بافت، ایجاد یک قول به‌عنوان یک تعهد قراردادی در نظر گرفته می‌شود. ایجاد این نوع از قرارداد در آن بافت به‌عنوان عقد ازدواج محسوب می‌شود و همین‌طور قس علی‌هذا. به‌صورت منطقی این توجه کنید: "X₁" به‌عنوان Y₁ محسوب. اما "X₂ = Y₁" "به‌عنوان Y₂" و همچنین "X₃ = Y₂" به‌عنوان "Y₃" محسوب می‌شود و به‌صورت نامحدود قس علی‌هذا.

دوم آن‌که، تمام سیستم همچون صورت افقی، به‌صورت عمودی نیز عمل می‌کند. بنابراین، من نه تنها صاحب اموالم هستم، بلکه من صاحب اموالم به‌عنوان یک شهروند از شهر برکلی در بخش آلامدا، در ایالت کالیفرنیا، در کشور آمریکا هستم. این ساختار نهادی را که من از تمام انواع حقوق و تعهدات بیان کرده‌ام، در این ساختار نهادی موجود است. به‌عنوان مثال من مجبور به پرداخت مالیات به هر چهار نهادی که بیان کردم، هستم، و هر چهارتا بر اساس تعهداتی هستند که برای من انواع خدمات اجتماعی را فراهم می‌آورند. من حقوق و وظایف مختلف را به‌عنوان یک صاحب‌مال به دست می‌آورم، و البته این امور با دیگر نهادهای اجتماعی به هم پیوستگی دارد.

هنگامی که روش و یا عمل تلقی شدن " احتساب X به عنوان Y" برقرار می‌شود، به صورت یک قاعده درمی‌آید و بنابراین قواعد صوری به شکل "X در بافت C به عنوان Y محسوب است" سازنده ساختارهای نهادی هستند. این قوانین از قوانین تنظیمی^{۲۱}، که به شکل "X را انجام بده" هستند، به طور معمول متفاوت‌اند، چراکه قواعد تنظیمی، تنظیم‌کننده فعالیت‌هایی است که می‌تواند مستقل از قاعده وجود داشته باشند. قواعد تأسیسی^{۲۲} نه تنها تنظیم می‌کنند، بلکه قوام دهنده رفتارهایی است که تنظیم کرده‌اند، به این دلیل که رفتار کردن طبق تعدادی کافی از قواعد، تشکیل دهنده رفتار مورد نظر هستند. یک تضاد آشکار بین قواعد تنظیمی رانندگی، همچون رانندگی در سمت چپ یا راست جاده و قواعد تأسیسی شطرنج وجود دارد. رانندگی بدون این قاعده تنظیمی که رانندگی باید از سمت چپ یا راست باشد، وجود خواهد داشت؛ این قواعد (قواعد تنظیمی) فعالیت قبلاً موجود را تنظیم می‌کند. اما شطرنج نمی‌تواند بدون این قوانین وجود داشته باشد؛ چراکه رفتار مطابق با این قواعد، قوام‌بخش (حداقل یک زیرمجموعه کفایت می‌کند) بازی شطرنج است.

اکنون می‌خواهم ادعایی بزرگ مطرح کنم. هستی‌شناسی نهادی تمدن بشری (که منظور از آن طرق ویژه‌ای است که در آن واقعیت‌های نهادی انسانی از ساختارها و رفتار اجتماعی دیگر حیوانات متفاوت است) به خاطر کارکردهای وضعی اعمال شده، بر اساس قواعد و روش‌های تأسیسی است. کارکردهای وضعی همچون چسبی هستند که جوامع بشری را باهم حفظ می‌کند. نه تنها در مورد پول، اموال، دولت و ازدواج، بلکه در خصوص بازی‌های فوتبال، انتخابات ملی، احزاب کوکتل، دانشگاه‌ها، شرکت‌ها، دوستی، تصدی، تعطیلات تابستانی، اقدامات حقوقی، روزنامه‌ها، و اعتصابات صنعتی اندکی تأمل کنید. با وجود این که این پدیده‌ها گوناگونی فراوانی را نشان می‌دهند، هستی-شناسی اساسی‌شان یک ساختار مشترک را نشان می‌دهد. این همانندی با جهان طبیعی، مشهود است. آتش‌بازی و زنگ زدن بیلچه کاملاً متفاوت به نظر می‌رسند، اما مکانیسم اساسی که آن‌ها را ایجاد می‌کند دقیقاً مشابه است؛ یعنی واکنش اکسیداسیون. برای مقایسه، انتخابات ریاست جمهوری، بازی بیس‌بال، و اسکناس ۲۰ دلاری به نظر متفاوت می‌رسند، اما مکانیسم اساسی است که آن‌ها را ایجاد می‌کند، مشابه است؛ یعنی

تعیین کارکرد وضعی با تعهدات همراه خود، بر اساس قواعد تأسیسی است. (در مورد تعهدات و وظایف بیشتر خواهم گفت) اکنون ما نسبتاً قادر هستیم تا پاسخی موقت به این سؤال که عنوان این مقاله را شکل می‌دهد، ارائه دهیم: "نهاد چیست؟" ما برای آن پرسش، این سؤال را جایگزین کرده‌ایم: "واقعیت نهادی چیست؟" و من ادعا کرده‌ام که این واقعیات نوعاً نیاز به ساختارهایی در شکل قواعد تأسیسی دارد یعنی "X در بافت C به عنوان Y محسوب است" و این واقعیت‌های نهادی تنها به خاطر پذیرش جمعی از چیزی که دارای یک وضعی خاص است، وجود دارد، یعنی جایی که آن وضع شامل کارکردهایی می‌شود که بدون پذیرش جمعی نمی‌تواند انجام شود.

ادعای من آن است که کارکردهای وضعی همچون چسبی است که جامعه را کنار هم نگه می‌دارد. در واقع اینجا یک انتقال تدریجی از تعیین غیر آشکار ولی مقبول کارکردهای وضعی، به نهادهای کاملاً پیشرفته تأسیس شده که دارای قواعد تأسیسی موضوعه است، وجود دارد، اما در هر دو مورد، همان‌طور که خواهیم دید، عنصر مهمی از وظایف و تعهدات (یا وظیفه‌شناسی) حضور دارد. علاوه بر این، مفهوم "پذیرش جمعی" عمداً مبهم در نظر گرفته شده است، چون قصد به علامت-گذاری و ارائه یک زنجیره دارم.

به عنوان یک فرمول اولیه، ما می‌توانیم تا اینجا استدلالمان را به شرح زیر بیان کنیم: واقعیت نهادی هر واقعیتی است که ساختار منطقی این چنینی دارد: "X در بافت C، به عنوان Y محسوب است" که در آن اصطلاح Y یک کارکرد وضعی را تعیین می‌کند و (با چند استثنا) این کارکرد وضعی است دارای مجموعه‌ای از وظایف و تعهدات است.^{۳۳} یک نهاد هر سیستم از قواعد تأسیسی به این صورت است: "X در بافت C، به عنوان Y محسوب است". هنگامی که یک نهاد تأسیس می‌شود، این نهاد ساختاری را ارائه می‌دهد که در آن واقعیت‌های نهادی می‌توانند ایجاد شوند.

هدف اصلی ما توضیح این بود که چگونه هستی‌شناسی نهادها مطابق با هستی‌شناسی بنیادی‌تر فیزیک و شیمی بود و اکنون ما آن را انجام داده‌ایم: امور و پدیده‌های مشابه (مانند شیء، ارگانیزم، رویدادها، و غیره) می‌توانند اوصاف غیر

نهادی (همچون یک تکه کاغذ، یک موجود انسانی، یک سری از حرکات) و همچنین اوصاف نهادی را توضیح دهند. (همچون اسکناس ۲۰ دلاری، رئیس جمهور ایالات متحده، یک بازی فوتبال). یک شیء یا دیگر پدیده بر اساس توصیفی خاص از آن شیء یا پدیده، بخشی از یک واقعیت نهادی است.^{۲۴} من تعداد زیادی از پیچیدگی‌ها را به منظور ارائه اظهاری ساده در مورد استکلت^{۲۴} هستی‌شناسی خواسته‌شده، رها می‌گذارم.

۴. کارکردهای وضعی و قدرت وظیفه‌ای

چگونه نهاد کار می‌کند، چگونه مجموعه‌ای از کارکردهای وضعی، که بر خواسته از سیستم از قواعد تأسیسی است در جامعه عمل می‌کند؟ نقش اساسی نهادهای بشری و هدف از داشتن نهادها محدود کردن مردم نیست، بلکه، برای ایجاد انواع جدیدی از روابط بر اساس قدرت است. نهادهای بشری است، بیش از همه، افراد را قادر می‌سازند، به این دلیل که آن‌ها قدرت ایجاد می‌کنند که البته نوع خاص از توانمندی است. آنچه توسط اصطلاحاتی همچون حقوق، وظایف، تعهدات، اختیارات، اجازه‌ها، توانمند سازها، احتیاجات و گواهی‌نامه‌ها مشخص شده است، قدرت است. همه این موارد را قدرت وظیفه‌ای بنامید. تا آنجا که من می‌توانم بگویم، عامل تمایز جوامع انسانی از دیگر جوامع حیوانی، این است که انسان قادر به وظیفه‌شناسی است در حالی که هیچ حیوان دیگری قادر نمی‌باشد. نه تنها همه قدرت‌های وظیفه‌ای نهادی نیست، بلکه تقریباً تمام ساختارهای نهادی به خاطر وجود قدرت وظیفه‌ای می‌باشد. در مورد هر چیزی که تمایل به یادآوری دارید، فکر کنید - مالکیت خصوصی، دولت، روابط قراردادی، و همچنین روابط غیررسمی همچون دوستی، خانواده، و باشگاه‌های اجتماعی. همه این امور به خاطر وجود حقوق، وظایف، تعهدات، و غیره است. این‌ها ساختارهایی از روابط بر اساس قدرت است. اغلب واقعیت‌های نهادی از واقعیت‌های طبیعی ایجاد می‌شود. بنابراین، در بررسی زیست‌شناسانه یک خانواده، آن‌ها متشکل از پدر و مادر و فرزندان زیستی آن‌ها است. اما انسان‌ها بر این ساختار زیست‌شناسی اساسی یک ساختار نهادی رسمی و غیررسمی که استادانه درست شده است، تحمیل

کرده‌اند، درحالی که شامل وضعیت‌های مربوطه به مادر، پدر و فرزندان می‌شود. در خانواده‌های به اصطلاح "گسترش‌یافته" روابط اقتدار و دیگر کارکردهای وضعی ممکن است نه تنها پدر و مادر و بچه‌ها، بلکه اقوام دیگر را نیز شامل باشد. علاوه بر این، با توجه به ساختارهای نهادی، شخصی ممکن است صاحب خانواده‌ای باشد که در آن پدر و مادر و کودکان آن خانواده هیچ روابط بیولوژیکی با دیگری نداشته باشند. اما این امر تنها این سؤال را کمی به عقب برمی‌گرداند: دقیقاً چگونه این روابط قدرت عمل می‌کنند؟ پاسخ این سؤال که همچنین برای شناخت جامعه ضروری است، این است که ساختارهای نهادی برای عمل ایجاد دلایل مستقل از گرایش‌ها می‌کنند. برای تشخیص چیزی به عنوان یک وظیفه، تعهد و یا احتیاج باید تصدیق کنید که شما برای انجام آن دلیلی دارید که در همان حال مستقل از تمایلاتتان باشد.

این امر ممکن است متناقض به نظر برسد که من در باب ادله نهادی برای عمل همچون "ادله مستقل از گرایش برای عمل" سخن می‌گویم؛ زیرا خیلی از این‌ها صریحاً مرکز تمایلات قدرتمند انسانی هستند. چه چیزی بیش‌تر از پول برای تمایلات انسانی یک زمینه محسوب می‌شود؟ یا بیش‌تر از قدرت سیاسی؟ من فکر می‌کنم این سؤال یک مسأله عمیق را مطرح می‌کند: با ایجاد واقعیت نهادی، قدرت انسانی را به صورت فوق‌العاده افزایش می‌دهیم. با ایجاد مالکیت خصوصی، دولت‌ها، ازدواج، بازارهای سهامی، و دانشگاه‌ها، توانایی انسانی برای عمل را افزایش می‌دهیم. اما امکان داشتن تمایلات و اقناع ساختن آن‌ها در خلال این ساختارهای نهادی - برای مثال تمایل به غنی شدن، رئیس‌جمهور شدن، دکتر شدن، متصدی شدن - همگی متضمن این هستند که اینجا یک بازشناسی (به رسمیت شناختن) از روابط وظیفه‌ای وجود دارد. بدون بازشناسی، تصدیق و پذیرش این روابط وظیفه‌ای، قدرت شما ارزشی ندارد. این که شما پول یا یک مدرک دانشگاهی داشته باشید یا رئیس‌جمهور ایالات متحده باشید فقط زمانی ارزش دارد که دیگر مردم شما را دارای این وضعیت بشناسند، و آن وضع را به عنوان ارائه ادله مستقل از تمایلات برای رفتارها، آن‌هم با روش خاص به رسمیت بشناسند. نکشته کلی روشن است:

ایجاد زمینه کلی در خصوص ادله تمایل-بنیان برای عمل متضمن پذیرش سیستمی از دلایل مستقل از تمایل، برای عمل است. این امر هم در خصوص ذی نفع فوری از روابط قدرت (برای مثال شخص دارای پول یا شخصی که در انتخابات برنده شده است) و هم دیگر شرکت کنندگان در نهادها صادق است.

نتیجه گیری^{۲۵}

به این ترتیب روشن شد که باید میان دو دسته از ویژگی‌ها تمایز قائل شد، از طرفی میان وجوه وابسته به مشاهده‌گر و وجوه مستقل از مشاهده‌گر و همچنین میان بعد عینی و ذهنی. این امر موجب می‌شود میان دو نوع واقعیت تمایز قائل شد؛ واقعیت طبیعی و واقعیت نهادی. پس باید به تفکیکی دقیق از این دو واقعیت قائل شد؛ چراکه اولی در صورت نبود انسان بازهم موجود می‌بود و دومی در صورت نبود انسان موجود نمی‌بود. نکته دوم استفاده از این مطلب آن است که در خصوص علم به یک نهاد می‌توان دو جنبه را نام برد؛ بعد هستی شناختی و بعد معرفت‌شناختی. همه نهادها از بعد هستی-شناسی انفسی ولی از بعد معرفت‌شناختی آفاقی‌اند.

اما برای بیان نهاد و به عبارت دیگر تعریف نهاد الگویی در نظر گرفته شد. این الگو که مقوم و تشکیل‌دهنده واقعیت نهادی است عبارت است از:

X در بافت C, Y محسوب است.^{۲۶} (SEARLE, 2005- p.5)

X به عنوان Y محسوب است.

در آخر نیز میان دودسته از کارکردها نیز تفاوت وجود داشت و کارکرد نهاد را متفاوت از دیگر واقعیات در نظر گرفته شد. ابتدا باید میان کارکردهای پنهان و کارکردهای آشکار تمایز قائل می‌شود. کارکردهای پنهان در واقع کارکردهای ناخواسته هستند. مثلاً کارکرد قلب پمپاژ خون است. اما کارکردهای آشکار یا عاملی که بسته به خواسته هستند، به دو نحو توان وجود دارند. او کارکردهایی را که در اثر ساختار فیزیکی شیء ایجاد می‌شود، کارکردهای عاملی علی می‌نامد، همچون "این پیچ‌گوشتی است." در تشکیل کارکردهای عاملی علی عنصر مهم "تحمیل کارکرد یا عدم تحمیل" آن است. کارکرد پیچ‌گوشتی که باز کردن پیچ‌هاست، در واقع در اثر کارکردی است که

به خاطر ساختار فیزیکی آن شیء وجود دارد. اما بنای کارکردهای پایگاهی یا کارکردهای وضعی^{۳۷} بر تحمیل است. همین تحمیل است که این سنخ کارکردها را به واقعیات نهادی تبدیل می‌کند. در واقع در تبیین تحمیل باید به پذیرش اشاره کنیم. این کارکردها همگی منوط به پذیرش جامعه است. در واقع اینکه بیع را مفید ملکیت بدانیم، اینکه شخصیت حقوقی برای شرکت‌های تجاری قائل شویم، اینکه در وکالت حدود اختیارات وکیل چیست، اینکه برای جرم سرقت مجازات الف را قائل شویم، اینکه اسناد تجاری دارای اصل استقلال هستند، اینکه ورشکسته از تصرف مالی در اموال خود ممنوع است، همه این امور دلالت بر کارکرد وضعی دارند. این کارکردها به دلیل وضع فیزیکی شیء یا کارکرد پنهان شیء نیست، بلکه به خاطر مقبولیت و پذیرش جمعی است.

یادداشت ها

۱. این مقاله برگرفته از حضور در یک کنفرانس مربوط به اقتصاد نهادی در دانشگاه هرتفوردشیر در سال ۲۰۰۴ است. از منتقدان به خاطر تفسیر و نقدهای سازنده سپاس گزارم و به صورت خاص از جفری هادسون و تونی لائوسن تقدیر می‌کنم. همچنین می‌خواهم تشکر کنم از بازیینی کننده محترم در مجله (JOIE) و همچنین بیش از همه از همسرم داگمار سرل برای همکاری‌هایش ممنونم.

۲. به بیان دیگر نویسنده در مقام بیان این باور است که وی علم اقتصاد را همانند فیزیک یا شیمی یک علم تجربه‌گرا می‌داند و تفاوت آن‌ها را فقط در موضوع مطالعه علم می‌پنداشته و نه در روش تحقیق. (مترجم)

3. Lionel Robbins

4. Max Weber

5. Emil Durkheim

6. Georg Simmel

7. Alfred Schutz

8. intentional states

9. Van Gogh

10. Manet

11. self-conception

12. the Background

13. Collective intentionality

۱۴. این واژه برای اشاره به بیانیه‌ای اعتقادی است که نکات اصلی اعتقادات مسیحیت به‌اجمال در آن بیان شده و برای همه مسیحیان آشنا است. در فرهنگ خودمان می‌توان اجرای مراسم دعای کمیل یا دعای ندبه را مثال زد. (مترجم)

۱۵. منظور همان واقعیت نهادی است که مخصوص انسان است. (مترجم)

16. The assignment of function

۱۷. (genetic endowment) به معنی موهبت ژنتیکی یا موهبت ارثی است. (مترجم)

۱۸. ولفگانگ کهلر روان‌شناس آلمانی متولد سال ۱۸۸۷ از قائلان به نظریه یادگیری از راه بینش در حیوانات است. طرفداران یادگیری از راه بینش معتقدند که بینش خاص انسان نیست، بلکه حیوانات هم می‌توانند با توجه به اوضاع محیط و بررسی امکانات پیرامون خود بینش پیدا کنند و در این باره آزمایش‌های گوناگونی انجام داده‌اند که از آن میان باید کار کهلر در کتاب ذهنیت میمون‌ها را باید نام برد (ر.ک. پارسا، محمد؛ زمینه نوین روانشناسی، تهران، بعثت، ۱۳۸۳، چاپ بیستم، ص ۲۱۷، زارع، حسین؛ روان‌شناسی یادگیری، تهران، انتشارات دانشگاه پیام نور، ۱۳۸۹، چاپ هشتم، ص ۹۲-۹۰). (مترجم)

۱۹. من فکر می‌کنم در واقع تمام کارکردها تعیینی و به این ترتیب همه آن‌ها وابسته به مشاهده‌گر هستند، اما این نکته کلی برای مقاله حاضر ضروری نیست، بنابراین من فقط به این واقعیت مشهود را اظهار می‌کنم که کارکردهای تخصیص داده‌شده وابسته به تعیین و از این رو وابسته به مشاهده‌گر هستند.

20. Status functions

21. regulative rules

22. Constitutive rules

۲۳. یک سطح از استثنائات کارکردهای وضعی احترام‌آمیز است، یعنی جایی که در آن فرد گیرنده دارای حالت احترام و یا بی‌احترامی به این وضعیت جدید است، بدون اینکه دارای هیچ قدرت واقعی باشد. درجه افتخاری، شوالیه‌گری (سلحشوری)، نشان ریاست جمهوری و پیروزی در مسابقه زیبایی همگی نمونه‌هایی از این سنخ هستند.

۲۴. منظور از اسکلت این معنی است که در باب این موضوع فقط اندکی توضیح داده شده است. (مترجم)

۲۵. نوشته شده توسط مترجم

26 . X counts as Y in C

27 . status functions

کتابنامه

De Soto, Hernando (2000), *The Mystery of Capital: Why Capitalism Triumphs in the West and Fails Everywhere Else*, New York: Basic Books.

Robbins, Lionel (1935), *An Essay on the Nature and Significance of Economic Science*, 2nd edn, London: Macmillan.

Searle, John R. (1990), 'Collective Intentions and Actions', in P. Cohen, J. Morgan, and M. E. Pollack (eds.), *Intentions in Communication*, Cambridge, MA: MIT Press; reprinted in

Searle, John R. (1995), *The Construction of Social Reality*, London: Allen Lane.

Searle, John R. (2001), *Rationality in Action*, Cambridge, MA: MIT Press.

Searle, John R. (2002) *Consciousness and Language*, Cambridge: Cambridge University Press, pp. 80-105